

### حکم تأخیر نماز عشاء و صبح تا ...

سؤال 14- نقل شده در خصوص تأخیر انداختن نماز مغرب و صبح امام عصر علیه السلام فرموده‌اند: ملعون ملعون من آخر العشاء إلى أن تشتبك النجوم، ملعون ملعون من آخر الغداة إلى أن تنقضي النجوم. بفرمایید مقصود از ملعون بودن در این روایت چیست؟ و آیا این روایت شامل این زمان هم می‌شود؟  
جواب- پیش از پاسخ به این سؤال ذکر مطالبی لازم است:

1- روایتی که ذکر کردید در کتاب شریف الغيبة شیخ طوسی و الإحتجاج طبرسی رحمهما الله چنین آمده است: از شیخ کلینی مرفوعاً از زهری که گفته: در طلب دیدن حضرت صاحب‌الأمر علیه السلام خیلی مشقت و سختی کشیدم، تا جایی که در این راه مال بسیار زیادی خرج کردم، تا این‌که به عمری [نایب خاص امام زمان علیه السلام] رسیدم و به او خدمت کرده و ملازمش شدم. بعد از مدتی از ایشان درباره امام زمان علیه السلام سؤال کردم، او به من گفت: نمی‌توان به محضر حضرت رسید. بار دوم تواضع و التماس کردم که عمری گفت: فردا صبح بیا. فردا صبح رفتم، به استقبال آمد و همراه او جوانی با چهره ای از همه مردم زیباتر و از همه خوشبوتر بود، و هیئت و ظاهر تاجران را داشت و مانند تاجران چیزی در آستینش بود. وقتی که او را دیدم به سمت عمری رفتم، اما او با اشاره به من فهماند که به سمت جوان بروم، به طرف جوان برگشتم و هرچه خواستم پرسیدیم، او هم جوابم را داد. بعد حرکت کرد تا این‌که داخل خانه‌ای شود، و آن خانه از جمله خانه‌هایی بود که به آن‌ها اعتنا نمی‌شد. عمری به من گفت: بعد از این ایشان را نخواهی دید. هرچه که می‌خواهی از ایشان بپرس. رفتم که از ایشان اموری را بپرسم اما حضرت اعتنا نکرد و داخل خانه شد، فقط این را فرمودند:

«مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ آخَرَ الْعِشَاءَ إِلَى أَنْ تَشْتَبِكَ النُّجُومُ، مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ آخَرَ الْغَدَاةَ إِلَى أَنْ تَنْقُضِيَ (تَنْقُضَ - الإحتجاج) النُّجُومُ».

ملعون است ملعون هرکس نماز عشا را تأخیر بیاندازد تا زمانی که ستارگان آسمان مثل شبکه به هم بگذرند، ملعون است ملعون کسی که نماز صبح را تأخیر بیاندازد تا این‌که ستارگان آسمان ناپدید شوند.

حضرت پس از گفتن این کلمات وارد خانه شدند.

2- این روایت توقیع نیست بلکه کلامی است از حضرت صاحب‌الأمر و در کتاب الغيبة شیخ طوسی و الإحتجاج طبرسی از شیخ کلینی علیهم‌الرحمة روایت کرده‌اند، و او مرفوعاً از زهری که مجهول است، نتیجه این‌که این خبر از جهت سند ضعیف است.

3- إشتباك النجوم: نمایان شدن انبوه ستارگان است ...

4- بحار الأنوار: جلد 80 صفحه 60 باب 8 بیان: إشتباك النجوم کثرتها، قال في النهاية (في غريب الحديث و الأثر: جلد 2 صفحه 441) في حديث مواقيت الصلاة: أي ظهرت جميعها و اختلط بعضها ببعض لكثرة ما ظهر منها.

5- زمان مغرب، پس از محو سرخی پدید آمده در سمت مشرق و پیش از نمایان شدن انبوه ستارگان است. طبق برخی از روایات، اشتباك نجوم، پایان وقت فضیلت نماز مغرب است، و تأخیر بدون عذر آن تا زمان ظاهر شدن انبوه ستارگان، مکروه و تأخیر آن به قصد این‌که وقت فضیلت مغرب، هنگام اشتباك است، بدعت است و حرام.

6- مراد از نماز عشاء چه نمازی است؟ احتمال داده شده است: مراد از العشاء در روایت نماز مغرب باشد، و بعضی از فقهاء بر آن قطع نموده‌اند.<sup>1</sup>

برخی گفته‌اند: ناچار از توجیه روایت باشیم تا با بقیه روایاتی که به حدّ تواتر رسیده‌اند و دلالت بر جواز تأخیر بلکه رجحان دارند منافاتی نگردد.<sup>2</sup> و یا این‌که مراد از عشاء نمازی باشد که در شب واجب است، و اراده نماز مغرب باشد و نه عشاء آخر. زیرا که روایاتی دلالت دارند بر جواز عشاء بر ذهاب شفق، و اغلب آن روایات صراحت و یا ظهور دلالت دارند بر جواز تأخیر آن.<sup>3</sup>

7- مقصود این روایت تعریض بر بدعت‌گزاری به نام محمد بن قلاص مشهور به کنیه ابوالخطّاب، و اصحاب او باشد، و بقیه نصوص کاشف از آن است و ...<sup>4</sup>

8- بعید نیست که مراد لعن در تأخیر انداختن برای کسی باشد که تأخیر را واجب دانسته و تشریع کند و به آن متدبّر باشد.<sup>5</sup>

9- و میرزای نائینی فرموده است: این روایت به ظاهرش دلالت دارد بر این که آخر وقت عشاء، زمان اشتباک نجوم می باشد که نزدیک به سقوط شفق است، و ظاهر آن است که کسی به آن عمل نکرده است، و در روایت مضمربه معاویه بن عمار است که:

«وَقَفْتُ الْعِشَاءَ الْأَخْرَةَ إِلَى ثُلُثِ اللَّيْلِ»<sup>6</sup>

و نزدیک به آن است روایت حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام:

«الْعَتَمَةُ إِلَى ثُلُثِ اللَّيْلِ أَوْ إِلَى نِصْفِ اللَّيْلِ»<sup>7</sup>

و بعضی از فقهاء به مضمون آن فتوا داده اند، و در تعدادی از روایات است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند:

«لَوْ لَا أَمْنَنِي أَمْنُ خَافٍ أَمْنُنْ أَمْنُ شَقٍّ عَلَى أُنْفُفَمَتِي، لَأَخَرْتُ الْعَتَمَةَ إِلَى ثُلُثِ اللَّيْلِ، وَ أَمْنُنْتُ فِي رُخْصَةٍ إِلَى نِصْفِ اللَّيْلِ، وَ هُوَ غَسَقُ اللَّيْلِ، فَإِذَا مَضَى الْغَسَقُ نَادَى مَلَكًا: مَنْ رَفَدَ عَنْ صَلَاةِ الْمَكْتُوبَةِ بَعْدَ نِصْفِ اللَّيْلِ فَلَا رَقَدَتْ عَيْنَاهُ»<sup>8</sup>

و در روایتی است که فرمود:

«وَ أَمْنُنْتُ فِي رُخْصَةٍ إِلَى نِصْفِ اللَّيْلِ»

و در روایت دیگری فرمود:

«لَوْ لَا أَنْ أَمْنُ شَقٍّ عَلَى أُنْفُفَمَتِي لَأَخَرْتُ الْعِشَاءَ إِلَى نِصْفِ اللَّيْلِ»<sup>9</sup>

و شیخ کلینی آن را روایت کرده است:

«إِلَى رُبْعِ اللَّيْلِ»<sup>10</sup>

و

«إِلَى نِصْفِ اللَّيْلِ»<sup>11</sup>

و با نظر به این اخبار با اختلافی که دارند دانسته می شود که آن ها در صدد بیان وقت اجزائی نیستند بلکه در بیان وقت فضیلت اند، چنان که فرمایش رسول الله صلی الله علیه و آله که فرمود:

«لَوْ لَا أَمْنَنِي أَمْنُ خَافٍ أَمْنُنْ أَمْنُ شَقٍّ عَلَى أُنْفُفَمَتِي...» و «وَ أَمْنُنْتُ فِي رُخْصَةٍ إِلَى نِصْفِ اللَّيْلِ...»

مُشعر است به این که تأخیر آن تا ثلث لیل از جهت این است که آن اول وقت نماز است، چنان که ظاهر فرمایش حضرت فهمیده می شود، که فرمود:

«لَأَخَرْتُ الْعَتَمَةَ إِلَى ثُلُثِ اللَّيْلِ».

بل لِمَكَانِ أَنْ آخِرَ الْوَقْتِ الْفَضِيلِي هُوَ الثَّلَاثُ وَ أَنَّهُ أَفْضَلُ مِنْ أَوَّلِهِ، كَمَا يَشْعُرُ إِلَيْهِ أَنْ تَقْدِيمُهَا عَلَى ذَلِكَ الْوَقْتِ إِنَّمَا هُوَ لِمَكَانِ خَوْفِ الْمَشَقَّةِ، وَ إِلَّا فَالصَّبْرُ إِلَى الثَّلَاثِ أَفْضَلُ، وَ إِنْ كَانَ الْوَقْتُ مَمْتَدًّا إِلَى النِّصْفِ.

بلکه بدین جهت که پایان وقت فضیلت (نماز مغرب)، یک سوم گذشته از شب است، و این از اول وقت، بافضیلت تر است، چنانچه معلوم است که پیش انداختن آن (یعنی پیش انداختن اول وقت فضیلت، بر آخر وقت فضیلت) به جهت این است که مبدا (شیعیان) دچار سختی شوند و گرنه صبر کردن تا یک سوم گذشته از شب افضل است، هر چند که وقت آن تا نیمه شب ادامه دارد.<sup>12</sup>

10- دیگر احتمالات: شیخ حرّ عاملی قدس سرّه پس از ذکر روایت از کتاب الإحتجاج فرموده: لعلّ المراد ... مراد عشائین باشد، و لعن به اعتبار تأخیر مغرب به جهت اعتقاد نادرست ابو الخطاب، و با اعتقاد به وجوب تأخیر آن. و فرموده: هم چنین نماز صبح.<sup>13</sup>

و علامه مجلسی قدس سرّه گوید: و شاید حمل شود بر این که با اعتقاد به عدم جایز بودن ایقاع آن قبل از (اشتباک نجوم) آن را تأخیر بیندازد چنان که مذهب و اعتقاد ابو الخطاب چنین بوده، و یا به جهت این که درک فضیلت آن کند چنان که در سایر اخبار به آن قید زده شده، و یا به جهت إذاعه و شایع نمودن (راز وقت فضیلت نماز مغرب)، و یا ترک تقیّه نمودن، پس همانا مخالفین به تأخیر انداختن نماز مغرب را شدیداً انکار می کنند، و یا بر کسی که با سبک شمردن سنت و عدول از آن بر تأخیر

انداختن آن مداومت باشد، و همچنین ممکن است که حمل بر تقیّه گردد.<sup>14</sup>

12- ابو الخطاب و بدعت او و پیروانش: وی محمد بن ابی زینب، مقلص اُسدی، با کنیه ابو الخطاب است. او از اصحاب امام صادق علیه السلام بود و احادیثی چند به نقل از وی از آن حضرت روایت شده است. وی در زمان حیات امام صادق علیه السلام از مسیر حق منحرف شد و عقاید سخیف و باطلی، از جمله اباحی‌گری در احکام شریعت و غلو درباره امامان را با ادعای خدایی برای امام صادق علیه السلام، ابراز کرد؛ از این رو، امام جعفر صادق علیه السلام وی را لعن نمود و از جمع پیروان خود طرد فرمود.

شیخ طوسی گوید: محمد بن مقلص اُسدی، ابو الخطاب. 4321 (ق).<sup>15</sup> و گوید: محمد بن مقلص اُسدی (ملعون غال). علامه حلی می‌نویسد: محمد بن مقلص بالقاف اُسدی الکوفی الأجدع الزرّاد أبو الخطاب لعنه الله غال ملعون و یکتی مقلص ابا زینب الزرّاد، قال أبو جعفر بن بابویه: اسم أبي الخطاب زيد. قال ابن الغضائري: إنه مولى بني أسد، لعنه الله، أمره شهير، و أرى ترك ما يقول أصحابنا، حدثنا أبو الخطاب في أيام إستقامته.<sup>16</sup>

خطابیّه کیانند؟

آنان از فرقه‌های منحرف و غالیان هستند. فقهای شیعه فرقه خطابیّه را از غالیان برشمرده و احکام غلات را بر ایشان جاری کرده‌اند. سیّد علیخان مدنی رحمه الله می‌نویسد:

و الخطابیّة مشدّدة: فرقة تُنسبُ إلى أبي الخطاب محمد بن مقلص الأسدی الأجدع. قالوا: الأئمّة أنبياء، و أبو الخطاب نبیّ، و كان يأمرهم بشهادة الزور لموافقهم، على مخالفهم، و قالوا: الجنّة نعيم الدنيا، و النار آلامها.<sup>17</sup>

و علامه مجلسی رحمه الله در بیان خطابیّه نوشته است:

بیان؛ خطابیّة أي بدعة ابتدّعها أبو الخطاب و هو رجل غال ملعون على لسان الصادق عليه السلام اسمه محمد بن مقلص و كان صاحب بدع و أهواء ...<sup>18</sup>

و گوید:

بیان؛ ... و أبو الخطاب هو محمد بن مقلص الأسدی الکوفی، و كان في أوّل الحال ظاهراً من أجلاء أصحاب الصادق عليه السلام ثم ارتدّ و ابتدّع مذاهب باطلة و لعنه الصادق عليه السلام و تبرأ منه و روى الكشيّ روايات كثيرة تدلّ على كفره و لعنه و اختلف الأصحاب فيما رواه في حال استقامته، و الأكثر على جواز العمل بها، و كأنه متفرّع على المسألة السابقة، فمن ادّعى جواز تحقّق الإيمان و زواله، يجوز العمل بروايته، لأنّه حينئذ كان مؤمناً، و من زعم أنّه كاشف من عدم كونه مؤمناً لا يجوز العمل بها.<sup>19</sup>

و قاضی نعمان مصری متوقّای 363 در کتاب دعائم الإسلام از برخی از بدعت‌های او و اصحابش چنین می‌گوید:

... ثمّ كان (بعد المغيرة بن سعيد) أبو الخطاب في عصر جعفر بن محمد صلوات الله عليهما من أجل دعائه، فأصابه ما أصاب المغيرة فكفر، و ادّعى أيضاً النبوة، و زعم أنّ جعفر بن محمد صلوات الله عليه إله، تعالى الله عن قوله، و استحلّ المحارم كلّها، و رخص فيها، و كان أصحابه كلّما ثقل عليهم أداء فريضة أتوه و قالوا: يا أبا الخطاب خفف علينا، فيأمرهم بتركها، حتّى تركوا جميع الفرائض، و استحلّوا جميع المحارم، و ارتكبوا المحظورات، و أباح لهم أن يشهد بعضهم لبعض بالزور، و قال: من عرف الإمام فقد حلّ له كلّ شيء كان حرّم عليه، فبلغ أمره جعفر بن محمد عليهما السلام فلم يقدر عليه بأكثر من أن لعنه و تبرأ منه، و جمع أصحابه فعرفهم ذلك، و كتب إلى البلدان بالبراءة منه و باللعنة عليه، و كان ذلك أكثر ما أمكنه فيه. و عظم ذلك على أبي عبد الله جعفر بن محمد، و استفظعه و استهاله. قال الفضل بن عمرو: دخلت يوماً على أبي عبد الله جعفر بن محمد صلّى الله عليهما فرأيتهم مقارباً منقبضاً مستعبراً، فقلت له: ما لك جعلت فداك؟ فقال:

«سُبْحَانَ اللَّهِ وَ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يَقُولُ الظَّالِمُونَ غُلُوًّا كَبِيرًا، أَيُّ مُفْضَلٍ! زَعَمَ هَذَا الْكَذَّابُ الْكَافِرُ أَنِّي أَنَا اللَّهُ! فَسُبْحَانَ اللَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّنَا وَ رَبُّ آبَائِنَا، هُوَ الَّذِي خَلَقَنَا وَ أَعْطَانَا وَ حَوَّلَنَا، فَتَحَنَّنْ أَعْلَامُ الْهُدَى، وَ الْحُجَّةُ الْعُظْمَى، أُنْمَحْرَجْ إِلَى هَؤُلَاءِ - يعني أصحاب أبي الخطاب - فَقُلْ لَهُمْ:

إِنَّا مَخْلُوقُونَ، وَ عِبَادٌ مَرْبُوبُونَ، وَ لَكِنْ لَنَا مِنْ رَبِّنَا مَنَزَلَةٌ لَمْ يَنْزِلْهَا أَحَدٌ غَيْرُنَا، وَ لَا تَصْلُحُ إِلَّا لَنَا، وَ نَحْنُ نُورٌ مِنْ نُورِ اللَّهِ، وَ شَيْعَتُنَا مِنَّا، وَ سَائِرُ مَنْ خَالَفَنَا مِنَ الْخَلْقِ فَهُوَ فِي النَّارِ، نَحْنُ جِيرَانُ اللَّهِ غَدًا فِي دَارِهِ، فَمَنْ قَبْلَ مِنَّا وَ أَطَاعَنَا فَهُوَ فِي الْجَنَّةِ، وَ مَنْ أَطَاعَ الْكَافِرَ الْكَذَّابَ فَهُوَ فِي النَّارِ».<sup>20</sup>

عیسی شلقان گوید: (روزی) نشسته بودم و حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام (که در آن زمان کودکی بود بر من) گذر کرد و بره‌ای با او بود، گوید: من عرض کردم: ای پسر! می‌بینی پدر شما چه می‌کند؟ ما را به چیزی فرمان می‌دهد سپس از همان چیز نهی می‌کند، به ما دستور داده که ابو الخطاب را دوست بداریم سپس دستور داد که او را لعن کنیم، و از او بیزاری بجوئیم؟ پس آن حضرت علیه السلام در حالی که پسر بچه‌ای بود فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْإِيمَانَ لَا زَوَالَ لَهُ، وَ خَلَقَ الْكُفْرَ لَا زَوَالَ لَهُ، وَ خَلَقَ خَلْقًا بَيْنَ ذَلِكَ أَعَارَهُ الْإِيمَانَ، يُسَمُّونَ الْمُعَارِينَ، إِذَا شَاءَ سَلَبَهُمْ، وَ كَانَ أَبُو الْخَطَّابِ مِمَّنْ أُمِّمْنَغِيرَ الْإِيمَانَ».

همانا خداوند خلقی را برای ایمان آفرید که (آن ایمان) زوالی ندارد، و خلقی را آفرید برای کفر که زوالی ندارد، و در این میان هم خلقی آفرید و ایمان را به عاریت به آنها داد و این‌ها را معارین نامند، که هر گاه (خداوند) بخواهد ایمان را از ایشان بگیرد، و ابو الخطاب از کسانی است که ایمان را به عاریت به او داده بود.

گوید: پس از آن من خدمت حضرت امام صادق علیه السلام شرفیاب شدم و آنچه (به فرزندش) ابو الحسن گفته بودم و پاسخی که به من داده بود همه را به عرض امام صادق علیه السلام رساندم، حضرت فرمود:

«إِنَّهُ نَبَعَةُ نُبُوَّةٍ».

همانا او جوشش نبوت است.<sup>21</sup>

و علامه مجلسی پس از ذکر این روایت شریف چنین بیان می‌کند: ... و أبو الخطاب هو محمد بن مقلاص الأسدي الكوفي، و كان في أول الحال ظاهراً من أجلاء أصحاب الصادق عليه السلام، ثم ارتدّ و ابتدع مذاهب باطلة، و لعنه الصادق عليه السلام و تبرأ منه، و روى الكثيري روايات كثيرة تدلّ على كفره و لعنه، و اختلف الأصحاب فيما رواه في حال استقامته، و الأكثر على جواز العمل بها، و كأنه متفرّع على المسألة السابقة، فمن ادّعى جواز تحقّق الإيمان و زواله، يجوز العمل بروايته، لأنّه حينئذ كان مؤمناً، و من زعم أنّه كاشف من عدم كونه مؤمناً لا يجوز العمل بها...<sup>22</sup>

13- ابو الخطاب و پیروانش افشاء سرّ نمودند و بدعتی را بنیان گذاردند:

در حدیث قوی که جارود از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است راز فرمایش امام زمان عجل الله فرجه الشریف آشکار می‌گردد، جارود گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمودند:

«يَا جَارُودُ! يُنْصَحُونَ فَلَا يَقْبَلُونَ، وَ إِذَا سَمِعُوا بِشَيْءٍ نَادَوْا بِهِ، أَوْ حَدِّثُوا بِشَيْءٍ أَذَاعُوهُ، قُلْتُ لَهُمْ: مَسُوا بِالْمَغْرِبِ قَلِيلاً، فَتَرَكُوهَا حَتَّى اسْتَبْكْتَ النُّجُومُ، فَأَنَا الْآنَ أُنْمَمِنُصَلِّيَهَا إِذَا سَقَطَ الْقُرْصُ».

ای جارود! نصیحت می‌شوند و نمی‌پذیرند، و هرگاه چیزی (از ما) بشنوند ندای عام داده (همه را خبر دهند)، و یا اگر به چیزی از اسرار حدیث آگاه شوند شایع می‌کنند (حفظ سرّ از بیگانگان نمی‌کنند)؛ به آنان گفتم: کمی از شب رفته نماز مغرب را به جا آورید، آنان ترک کردند (چنان به تأخیر انداختند) تا این‌که ستاره‌ها چون شبکه درهم شدند، پس (نتیجه این شد که من ناچارم از روی تقیّه) نماز مغرب را هنگام سقوط (غروب) قرص خورشید به‌جا می‌آورم.

23

14- اشاره ای به جایگاه حفظ اسرار و عدم إذاعه: آیات و احادیث در این باره بسیار است و در اینجا به دو حدیث شریف اکتفا می‌کنیم: ابان بن تغلب فقیه شیعه گوید: امام جعفر صادق علیه السلام چنین فرمود:

«نَفْسُ الْمَهْمُومِ لَظْلَمْنَا تَسْبِيحٌ، وَ هُمَةُ لَنَا عِبَادَةٌ، وَ كِتْمَانُ سِرِّنَا جِهَادٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ».

نفس زدن شخص اندوه‌گین به خاطر ستمی که بر ما رفته تسبیح است، و اندوه او به خاطر ما عبادت است، و پرده پوشی اسرار ما جهاد در راه خداست.<sup>24</sup>

سپس امام صادق علیه السلام فرمود:

«يَجِبُ أَنْ يُكْتَبَ هَذَا الْحَدِيثُ بِالذَّهَبِ».

واجب است این حدیث با طلا نوشته شود.

و معلی بن خنيس گوید امام جعفر صادق علیه السلام فرمود:

«يَا مُعَلَّى! أَنْتُمْ كُنْتُمْ أَمْرًا وَ لَا تُذَعُّهُ، فَإِنَّهُ مَنْ كَتَمَ أَمْرًا وَ لَمْ يُذَعِّهِ أَعَزَّهُ اللَّهُ (به) 25 فِي الدُّنْيَا، وَ جَعَلَهُ نُورًا بَيْنَ عَيْنَيْهِ فِي الْآخِرَةِ يَقُودُهُ إِلَى الْجَنَّةِ. يَا مُعَلَّى! مَنْ أَدَاعَ (حَدِيثًا وَ) 26 أَمْرًا وَ لَمْ يَكْتُمْهُ أَذَلَّهُ اللَّهُ بِهِ فِي الدُّنْيَا، وَ نَزَعَ النُّورَ مِنْ بَيْنَ عَيْنَيْهِ فِي الْآخِرَةِ، وَ جَعَلَهُ ظِلْمَةً تَقُودُهُ إِلَى النَّارِ. يَا مُعَلَّى! إِنَّ التَّقِيَّةَ دِينِي وَ دِينُ آبَائِي، وَ لَا دِينَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ. يَا مُعَلَّى! إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ أَنْ يُعْبَدَ فِي السِّرِّ كَمَا يُحِبُّ أَنْ يُعْبَدَ فِي الْعَلَانِيَةِ. يَا مُعَلَّى! إِنَّ الْمُذْبِعَ لِأَمْرِنَا كَالْجَاذِ بِهِ» 27.

ای معلی! امر ما را نهان دار و فاش مساز، زیرا کسی که امر ما را نهان دارد و فاش نسازد، خداوند او را به جهت آن در دنیا عزیز کند، و آن را در آخرت نوری میان دو چشمش قرار دهد که به سوی بهشتش رهبری کند. ای معلی! هر که امر ما را فاش سازد و پوشیده ندارد، خداوند به سبب آن در دنیا ذلیلش کند، و در آخرت نور را از میان چشمانش بگیرد، و آن را تاریکی قرار دهد که به سوی دوزخش رهبری کند. ای معلی! همانا تقیه دین من و دین پدران من است، و کسی که تقیه ندارد، دین ندارد. ای معلی! همانا خداوند دوست دارد در پنهانی عبادت شود چنان که دوست دارد در آشکار عبادت شود. ای معلی! فاش سازنده امر ما مانند انکارکننده آن است.

نتیجه

از مطالبی که ذکر شد معلوم می‌شود:

- 1- حضرات اهل بیت نبوت علیهم السلام درصدد بیان این حکم برای شیعیان بوده‌اند که آغاز وقت اقامه نماز مغرب، ذهاب حمزه مشرقیه می‌باشد که کمی از شب گذشته است؛
- 2- لکن ابوالخطاب و پیروانش نزد عموم که در میان آنان مخالفان نیز بوده‌اند و آگاه می‌شده‌اند، اسرار را کتمان نکردند، و مراعات شرایط تقیه نمودند که سبب شهرت شیعه به این حکم گردیده است.
- 3- ابوالخطاب نه تنها افشاء سرّ نمود، بلکه بر آن بدعتی نهاد، و آن تأخیر نماز مغرب تا اشتباک نجوم و تأخیر نماز صبح تا غیاب ستارگان بود،
- 4- و اهل بیت علیهم السلام لعنت کرده اند کسی را که از این بدعت با اعتقاد به آن پیروی نماید،<sup>28</sup>
- 5- اهل بیت رسالت صلی الله علیه و آله از پیروان بدعت خطابیّه اعلان و اظهار بی‌زاری می‌کنند.<sup>29</sup>
- 6- لذا از حضرت صاحب عجل الله فرجه الشریف این حدیث شریف آمده است که تأیید فرمایش امام صادق علیه السلام است، و امام صادق به علت افشای سرّ توسط ابو الخطاب و پیروانش و مراعات نمودن تقیه و ایجاد بدعت تأخیر تا اشتباک نجوم، پس از غیاب قرص، نماز مغرب را اقامه می‌فرموده‌اند چنان‌که خودشان بیان فرموده‌اند، لذا در مواضع تقیه موظف به انجام نماز مغرب با ذهاب قرص خورشید هستیم و خلاف آن خلاف تقیه و حرام است. و از روایت امام زمان روحی فداء اهمیت مراعات تقیه نیز استفاده می‌شود.
- 7- و اعتقاد به این‌که آغاز وقت نماز مغرب از زمان اشتباک نجوم است نیز بدعت است، همین‌طور اعتقاد به این‌که آغاز وقت نماز صبح، از زمان غیاب نجوم باشد نیز بدعت است؛
- 8- و روایاتی که وقت نماز مغرب را از سقوط قرص ذکر می‌کنند حمل بر تقیه می‌شود، زیرا مخالف احادیث بسیار و اتفاق شیعه هستند،
- 9- و این عمل مخالف عمل رسول الله صلی الله علیه و آله است، و حضرت همیشه تا اشتباک نجوم تأخیر نمی‌انداخته‌اند.<sup>30</sup>
- 10- البته شخص معذور و کسی که قصد پیروی از بدعت را ندارد مورد لعن قرار نمی‌گیرد.
- 11- و فرمایش حضرت ولی عصر عجل الله فرجه الشریف ناظر بر مراعات تقیه و حفظ اسرار دین قویم از مخالفان و نااهلان است،
- 12- و مراعات تقیه از دین است و ترک آن حرام است. و الله العالم.<sup>31</sup>

1 - كشف اللثام: ج 3 ص 75 و يجوز أن يراد المغرب. و مفتاح الكرامة: ج 5 ص 138 يمكن حمله على إرادة المغرب. و بحار الأنوار: ج 80 ص 60 ب 8 پس از نقل روایت الاحتجاج گوید: بیان لعل المراد بالعشاء هنا المغرب. و جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام: ج 7 ص: 306 يراد منه المغرب قطعاً،

\*\*\*

2 - مصباح الفقيه: ج 9 ص: 123 لكن لا بد من ردّ علم هذه الرواية إلى أهله، أو توجيهها بما لا ينافي غيرها من الروايات البالغة حدّ التواتر، الدالة على جواز التأخير بل رجحانه.

3 - مصباح الفقيه: ج 9 ص: 123 و لا يبعد...، أو يكون المراد بالعشاء الصلاة المفروضة في الليل، فأريد بها صلاة المغرب، لا العشاء الآخرة، و كيف كان فهذه الأخبار بأسرها ناطقة بجواز تقديم العشاء على ذهاب الشفق، و أغلبها تدلّ بالصراحة أو الظهور على جوازه اختياراً.

4 - جواهر الكلام: ج 7 ص: 306 يراد منه المغرب قطعاً تعريضاً بأبي الخطاب و أصحابه كما يكشف عنه باقي النصوص، بل في بعضها هذا اللفظ بعينه مع تبديل العشاء بالمغرب، أو غير ذلك.

5 - مصباح الفقيه: ج 9 ص: 123 و لا يبعد أن يكون المراد بها اللعن على من أوجب التأخير و تدین بذلك.

6 - من لا يحضره الفقيه: ج 1 ص 219 ح 658 و في رواية معاوية بن عمّار: «وَقْتُ الْعِشَاءِ الْآخِرَةِ إِلَى ثُلُثِ اللَّيْلِ».

7 - تهذيب الأحكام: ج 2 ص 262 ب 13 ح 80 و الإستبصار: ج 1 ص 273 ب 149 ح 49 الحسن بن محمد بن سماعة، عن الحسين بن هاشم، عن ابن مسكان، عن الحلبي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «الْعَمَّةُ إِلَى ثُلُثِ اللَّيْلِ أَوْ إِلَى نِصْفِ اللَّيْلِ، وَ ذَلِكَ التَّضْيِيعُ».

8 - تهذيب الأحكام: ج 2 ص 262 ب 13 ح 78/1041 و الإستبصار: ج 1 ص 273 ب 149 ح 47/986- الحسن بن محمد بن سماعة، عن محمد بن زياد، عن هارون بن خازجة، عن أبي بصير، عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «لَوْ لَا أَنِّي أَخَافُ أَنْ أَشُقَّ عَلَى أُمَّتِي، لَأَخَرْتُ الْعَمَّةَ إِلَى ثُلُثِ اللَّيْلِ، وَ أَنْتَ فِي رُخْصَةٍ إِلَى نِصْفِ اللَّيْلِ، وَ هُوَ غَسَقُ اللَّيْلِ، فَإِذَا مَضَى الْغَسَقُ نَادَى مَلَكًا: مَنْ رَفَدَ عَنْ صَلَاةِ الْمَكْتُوبَةِ بَعْدَ نِصْفِ اللَّيْلِ فَلَا رَقَدَتْ عَيْنَاهُ».

9 - علل الشرائع: ج 2 ص 340 ب 40 ح 1 أبي رحمه الله قال: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْقُرَوِيِّ، عَنْ أَبَانَ بْنِ عَثْمَانَ، عَنْ أَبِي بصير، عن أبي جعفر عليه السلام، قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «لَوْ لَا أَنِّي أَشُقُّ عَلَى أُمَّتِي لَأَخَرْتُ الْعِشَاءَ إِلَى نِصْفِ اللَّيْلِ».

10 - الكافي: ج 3 ص 281 ح 140 محمد بن يحيى، عن سلمة بن الخطاب، عن محمد بن الوليد، عن أبان بن عثمان، عن عمر بن يزيد، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال: «وَقْتُ الْمَغْرِبِ فِي السَّفَرِ إِلَى رُبْعِ اللَّيْلِ». و تهذيب الأحكام: ج 3 ص 234 ب 23 ح 119/610 أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن فضالة، عن أبان بن عثمان... .

11 - الكافي: ج 3 ص 281 ذيل ح 13 و روي أيضاً: إِلَى نِصْفِ اللَّيْلِ.

12 - كتاب الصلاة، الميرزا حسين النائيني: ج 1 ص 76 و أما العشاء ففي رواية عن صاحب الأمر عجل الله فرجه أنه قال: «ملعون ملعون من أخر العشاء إلى أن تشتبك النجوم ...». و هذه الرواية بظاهرها تدلّ على أن آخر وقت العشاء هو اشتباك النجوم الذي هو قريب من سقوط الشفق، و لكن الظاهر أنه لم يعمل بها أحد، و في مضمّر معاوية بن عمّار: أن «وَقْتُ الْعِشَاءِ الْآخِرَةِ إِلَى ثُلُثِ اللَّيْلِ». و يقرب منها رواية الحلبي عن الصادق عليه السلام «الْعَمَّةُ إِلَى ثُلُثِ اللَّيْلِ أَوْ إِلَى نِصْفِ اللَّيْلِ، وَ أَقْتَى بِمُضْمُونِهَا بَعْضٌ، وَ قَدْ وَرَدَ فِي عَدَّةٍ مِنَ الرِّوَايَاتِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلَهُ قَالَ: «لَوْ لَا أَنِّي أَخَافُ أَنْ أَشُقَّ عَلَى أُمَّتِي، لَأَخَرْتُ الْعَمَّةَ إِلَى ثُلُثِ اللَّيْلِ، وَ أَنْتَ فِي رُخْصَةٍ إِلَى نِصْفِ اللَّيْلِ، وَ هُوَ غَسَقُ اللَّيْلِ، فَإِذَا مَضَى الْغَسَقُ نَادَى مَلَكًا: مَنْ رَفَدَ عَنْ صَلَاةِ الْمَكْتُوبَةِ بَعْدَ نِصْفِ اللَّيْلِ فَلَا رَقَدَتْ

عَيْنَاهُ». و في بعض منها أنه قال صَلَّى الله عليه و آله: «وَأَنْتَ فِي رُخْصَةٍ إِلَى نِصْفِ اللَّيْلِ». و في رواية أنه قال صَلَّى الله عليه و آله: «لَوْ لَا أَنْ أَشُقَّ عَلَى أُمَّتِي لَأَخَّرْتُ الْعِشَاءَ إِلَى نِصْفِ اللَّيْلِ» و روى الكليني: «إِلَى رُبْعِ اللَّيْلِ» و «إِلَى نِصْفِ اللَّيْلِ» أيضاً. فهذه جملة الأخبار الواردة في المقام، و أنت إذا نظرت في هذه الأخبار على اختلافها تعرف أنها ليست بصدد بيان الوقت الإجزائي، بل إنما هي لبيان وقت الفضل، كما يدل عليه قوله صَلَّى الله عليه و آله في ذيل قوله: «لَوْ لَا أَنِّي أَخَافُ أَنْ أَشُقَّ عَلَى أُمَّتِي» و «وَأَنْتَ فِي رُخْصَةٍ إِلَى نِصْفِ اللَّيْلِ» فإنه يشعر بأن التأخير إلى الثلث ليس من جهة أنه أول الوقت، كما يوهمه ظاهر قوله صَلَّى الله عليه و آله «لَأَخَّرْتُ الْعِشَاءَ إِلَى ثُلُثِ اللَّيْلِ» بل لمكان أن آخر الوقت الفضلي هو الثلث و أنه أفضل من أوله، كما يشعر إليه أن تقديمها على ذلك الوقت إنما هو لمكان خوف المشقة، و إلا فالصبر إلى الثلث أفضل، و إن كان الوقت ممتد إلى النصف.

13 - وسائل الشيعة: ج 4 ص 201 ب 21 أقول: لعل المراد من آخر العشاءين، و يكون اللعن باعتبار تأخير المغرب لما تقدم، أو يكون مخصوصاً بمن يؤخر العشاء بعد الفراغ من المغرب معتقداً وجوب التأخير لما مر، و كذا الغداة و الله أعلم.

14 - بحار الأنوار: ج 80 ص 60 ب 8 بيان: ... و لعله محمول على ما إذا أخر معتقداً عدم جواز إيقاعها قبل ذلك، كما كان مذهب أبي الخطاب، أو طلباً لفضلها كما قيد به في سائر الأخبار، أو إذاعة و تركاً للتقية، فإن العامة ينكرون التأخير أشد الإنكار، أو على من داوم على ذلك تهاوناً بالسنة و عدولاً عنها، و يمكن حملها على التقية أيضاً.

15 - رجال الشيخ الطوسي: ص 565 و ص 589.

16 - رجال العلامة الحلي: ص 250 رقم 7.

17 - الطراز الأول: ج 1 ص 450.

18 - بحار الأنوار: ج 80 ص 65 ب 8.

19 - بحار الأنوار: ج 66 ص 220.

20 - دعائم الإسلام: ج 1 ص 50.

21 - الكافي: ج 2 ص 418 ح 3 علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن حفص بن البختري و غيره، عن عيسى شلقان قال: كنت قاعداً فمر أبو الحسن موسى عليه السلام و معه بهمة، قال: قلت: يا غلام! ما ترى ما يصنع أبوك، يأمرنا بالشيء ثم ينهانا عنه، أمرنا أن نتولى أبا الخطاب ثم أمرنا أن نلعنه و نتبرأ منه؟! فقال أبو الحسن عليه السلام و هو غلام: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ خَلْقاً لِلْإِيمَانِ لَا زَوَالَ لَهُ، وَ خَلَقَ خَلْقاً لِلْكَفْرِ لَا زَوَالَ لَهُ، وَ خَلَقَ خَلْقاً بَيْنَ ذَلِكَ أَعَارَهُ الْإِيمَانُ يُسَمَّوْنَ الْمُعَارِينَ إِذَا شَاءَ سَلَبَهُمْ، وَ كَانَ أَبُو الْخَطَّابِ مِمَّنْ أَعِيرَ الْإِيمَانَ». قال: فدخلت على أبي عبد الله عليه السلام فأخبرته ما قلت لأبي الحسن عليه السلام و ما قال لي، فقال أبو عبد الله عليه السلام: «إِنَّهُ نَبْعَةُ نُبُوَّةٍ».

22 - بحار الأنوار: ج 66 ص 219 ب 3.

23 - تهذيب الأحكام: ج 2 ص 259 ب 13 ح 69/1032.

24 - الأمالي، الشيخ المفيد: ص 338 مجلس 40 ح 3 ... عن أبان بن تغلب، عن أبي عبد الله جعفر بن محمد عليه السلام قال:.. و الأمالي، الشيخ الطوسي: ص 115 مجلس 4 ح 178-32 و بشارة المصطفى لشيعة المرتضى: ج 2 ص 105 و الدرر النظيم: ص 642. و الكافي: ج 2 ص 226 ح 16... عن عيسى بن أبي منصور قال سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: «نَفْسُ الْمُهْمُومِ لَنَا الْمُغْتَمِّ لَظْمِنَا تَسْبِيحٌ، وَ هَمُّهُ لَأَمْرُنَا عِبَادَةٌ، وَ كِتْمَانُهُ لِسِرِّنَا جِهَادٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ».

25 - الكافي.

26 - المحاسن.

27 - الكافي: ج 2 ص 223 ح 8 و المحاسن: ج 1 ص 255 ب 31 ح 286.

28 - من لا يحضره الفقيه: ج 1 ص 220 ح 661 باب مواقيت الصلاة ... و قال الصادق عليه السلام: «مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنَ أَخَّرَ الْمَغْرِبَ طَلَباً لِفَضْلِهَا». و قيل له: إن أهل العراق يؤخرون المغرب حتى تشببك النجوم؟ فقال: «هَذَا مِنْ عَمَلِ عَدُوِّ اللَّهِ أَبِي الْخَطَّابِ». و علل الشرائع: ج 2 ص 350 ب 60

ح6... عن محمد بن أبي حمزة، عمّن ذكره عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «مَلْعُونٌ مَنْ أَخَّرَ الْمَغْرِبَ طَلِباً لِفَضْلِهَا». و تهذيب الأحكام: ج2 ص33 ب4 ح51 ... عن محمد بن أبي حمزة، عمّن ذكره، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال: «مَلْعُونٌ مَنْ أَخَّرَ الْمَغْرِبَ طَلِباً لِفَضْلِهَا».

29 - تهذيب الأحكام: ج2 ص253 ب13 ح1004- 41 و الإستبصار: ج1 ص258 ب147 ح52/925... عن ذريح، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: ... و قال: قلت له: إِنْ أَنَسَا مِنْ أَصْحَابِ أَبِي الْخَطَّابِ يُمَسِّنُونَ بِالْمَغْرِبِ حَتَّى تَشْتَبِكَ النُّجُومُ؟ قال: فقال: «أَبْرَأُ إِلَى اللَّهِ مِمَّنْ يَفْعَلُ هَذَا مُتَعَمِّدًا». و تهذيب الأحكام: ج2 ص33 ب4 ح53 و الإستبصار: ج1 ص268 ب149 ح31 ... عن ذريح قال: قلت لأبي عبد الله: إِنْ أَنَسَا مِنْ أَصْحَابِ أَبِي الْخَطَّابِ يُمَسِّنُونَ بِالْمَغْرِبِ حَتَّى تَشْتَبِكَ النُّجُومُ؟ قال: «أَبْرَأُ إِلَى اللَّهِ مِمَّنْ فَعَلَ ذَلِكَ مُتَعَمِّدًا». و الأمالي، ابن بابويه: ص392 مجلس62 ح1 ... عن علي بن إسماعيل قال: أخبرني أبو أسامة الشحام قال: سمعت أبا عبد الله الصادق عليه السلام يقول: «مَنْ أَخَّرَ الْمَغْرِبَ حَتَّى تَشْتَبِكَ النُّجُومُ مِنْ غَيْرِ عِلَّةٍ فَأَنَا إِلَى اللَّهِ مِنْهُ بَرِيءٌ». و دعائم الإسلام: ج1 ص138 و سمع أبو الخطاب عليه لعنة الله أبا عبد الله صلوات الله عليه و هو يقول: «إِذَا سَقَطَتِ الْخُمْرَةُ مِنْ هَاهُنَا - و أومىء إلى المشرق- فَذَلِكَ وَقْتُ الْمَغْرِبِ». فقال أبو الخطاب لأصحابه لما أحدث ما أحدثه: أول صلاة المغرب ذهاب الحمرة من أفق المغرب. و قال: لا تصلوها حتى تشتبك النجوم. فبلغ ذلك أبا عبد الله عليه السلام فلغنه و قال: «مَنْ تَرَكَ صَلَاةَ الْمَغْرِبِ إِلَى اشْتِبَاكِ النُّجُومِ عَامِداً فَأَنَا مِنْهُ بَرِيءٌ».

30 - تهذيب الأحكام: ج2 ص253 ب13 ح1004- 41 و الإستبصار: ج1 ص258 ب147 ح52/925... عن ذريح، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «أَتَى جَبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَأَعْلَمَهُ مَوَاقِيتَ الصَّلَاةِ فَقَالَ: صَلِّ الْفَجْرَ حِينَ يَنْشَقُّ الْفَجْرُ، وَ صَلِّ الْأُولَى إِذَا زَالَتِ الشَّمْسُ، وَ صَلِّ الْعَصْرَ بُعِيدَهَا (بَعْدَهَا-الإستبصار)، وَ صَلِّ الْمَغْرِبَ إِذَا سَقَطَ الْفَرْصُ، وَ صَلِّ الْعَتَمَةَ إِذَا غَابَ الشَّفَقُ، ثُمَّ أَتَاهُ مِنَ الْغَدِ فَقَالَ: اسْفِرْ بِالْفَجْرِ، فَاسْفِرْ، ثُمَّ أَخَّرَ الظُّهْرَ حَتَّى (حِينَ-الإستبصار) كَانَ الْوَقْتُ الَّذِي صَلَّى فِيهِ الْعَصْرُ، وَ صَلَّى الْعَصْرَ بُعِيدَهَا، وَ صَلَّى الْمَغْرِبَ قَبْلَ سُقُوطِ الشَّفَقِ، وَ صَلَّى الْعَتَمَةَ حِينَ ذَهَبَ ثُلُثُ اللَّيْلِ. ثُمَّ قَالَ: مَا بَيْنَ هَذَيْنِ الْوَقْتَيْنِ وَقْتُ، وَ أَفْضَلُ الْوَقْتِ أَوَّلُهُ (أَوَّلُ الْوَقْتِ أَفْضَلُهُ-الإستبصار)». ثم قال عليه السلام: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: لَوْ لَا أَنِّي أَكْرَهُ أَنْ أَشُقَّ عَلَى أُمَّتِي لِأَخْرَجْتُهَا إِلَى نِصْفِ اللَّيْلِ».

و علل الشرائع: ج2 ص350 ب60 ح5 ... عن ليث، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لَا يُؤَيِّرُ عَلَى صَلَاةِ الْمَغْرِبِ شَيْئاً إِذَا غَرَبَتِ الشَّمْسُ حَتَّى يُصَلِّيَهَا [يُصَلِّيَهَا]». و رجال الكشي: ص290 ح510 ... عن أبي أسامة قال: قال رجل لأبي عبد الله عليه السلام: أَوْخَرِ الْمَغْرِبَ حَتَّى تَسْتَبِينَ النُّجُومَ؟ قال: فقال: «خَطَابِيَّةٌ! إِنْ جَبْرِيلُ أَنْزَلَهَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ حِينَ سَقَطَ الْفَرْصُ». ما نند أن: علل الشرائع: ج2 ص350 ب60 ح3 و الإستبصار: ج1 ص262 ب149 ح4 و تهذيب الأحكام: ج2 ص28 ب4 ح31 و ص32 ب4 ح49. و تهذيب الأحكام: ج2 ص258 ح64... عن الصباح بن سيابة و أبي أسامة قالا: سألوا الشيخ عن المغرب فقال بعضهم: جعلني الله فداك ننتظر حتى يطلع كوكب؟ فقال: خطابية! ...

31 - كمال الدين و تمام النعمة: ج2 ص371 ب35 ح5 حدثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني رضي الله عنه قال: حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن علي بن معبد عن الحسين بن خالد قال: قال علي بن موسى الرضا عليه السلام: «لَا دِينَ لِمَنْ لَا وَرَعَ لَهُ وَ لَا إِيْمَانَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ إِنْ أَكْرَمَكُمُ عِنْدَ اللَّهِ أَعْمَلَكُمُ بِالتَّقِيَّةِ». فقيل له: يا ابن رسول الله! إلى متى؟ قال: «إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ، وَ هُوَ يَوْمُ خُرُوجِ قَائِمِنَا أَهْلِ الْبَيْتِ، فَمَنْ تَرَكَ التَّقِيَّةَ قَبْلَ خُرُوجِ قَائِمِنَا فَلَيْسَ مِنَّا...». از او: كفاية الأثر: ص274 و إعلام الوری: ج2 ص241 فصل2 و مشكاة الأنوار: ص43 فصل11 و كشف الغمة: ج2 ص24 فصل2.

و الأمالي، الشيخ الطوسي: ص281 مجلس10 ح543- 81 الفحَام: حدثني المنصوري، قال: حدثني عمّ أبي، قال: حدثني الإمام علي بن محمد، عن آبائه أب أب، عن الصادق عليهم السلام، قال: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يَلْزِمِ التَّقِيَّةَ، وَ يَصُونَنَا [يَصُنَّا] عَنْ سَفَلَةِ الرَّعِيَّةِ».

و الصراط المستقيم: ج 3 ص 71 ب 1 و قال الصادق عليه السلام: «التَّقِيَّةُ ديني و دين آبائي، و لا دين لمن لا تَقِيَّةَ لَهُ، التَّقِيَّةُ تُرْسُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ، لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يَلْزَمْ التَّقِيَّةَ وَ يَصُونَنَا عَنْ سَفَلَةِ الرَّعِيَّةِ، خَالَطُوا النَّاسَ بِالْبِرَازِيَّةِ وَ خَالَفُوهُمْ بِالْجَوَانِيَّةِ مَا دَامَتِ الْأُمْرَةُ صَبِيَانِيَّةً».

و عوالي اللئالي: ج 2 ص 104 المسلك 4 ح 286 و قال جعفر بن محمد عليهما السلام: التَّقِيَّةُ ديني و دين آبائي. و دعائم الإسلام: ج 1 ص 110 و 160 و قال جعفر بن محمد عليهما السلام: «التَّقِيَّةُ ديني و دين آبائي إِلَّا فِي ثَلَاثٍ؛ فِي شَرْبِ الْمُسْكِرِ وَ الْمَسْحِ عَلَى الْخُقَيْنِ وَ تَرْكِ الْجَهْرِ بِبِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ». و جامع الأخبار: ص 95 فصل 53 قال الصادق عليه السلام: «مَنْ تَرَكَ تَقِيَّةً قَبْلَ خُرُوجِ قَانِمِنَا فَلَيْسَ مِنَّا». و قال عليه السلام: «التَّقِيَّةُ ديني و دين آبائي». و قال عليه السلام: «لا دين لمن لا تَقِيَّةَ لَهُ». و قال النبي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: «تَارِكُ التَّقِيَّةِ كَتَارِكُ الصَّلَاةِ». و قال الصادق عليه السلام: «مَنْ أَدَاعَ عَلَيْنَا شَيْئاً مِنْ أَمْرِنَا فَهُوَ كَمَنْ قَتَلَنَا عَمْداً وَ لَمْ يَقْتُلْنَا خَطَأً». و قال عليه السلام: «التَّقِيَّةُ فِي كُلِّ ضَرُورَةٍ، وَ صَاحِبُهَا أَعْلَمُ بِهَا حِينَ يَنْزِلُ [تَنْزِلٌ] بِهِ». من كتاب صفات الشيعة قال أبو عبد الله عليه السلام: «لَيْسَ مِنْ شِيعَةٍ عَلَيَّ مَنْ لَا يَتَّقِي». من كتاب التَّقِيَّةِ لِلْعَبَّاسِيِّ قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «لَا دِينَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ، وَ إِنَّ التَّقِيَّةَ لِأَوْسَعِ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ». و قال عليه السلام: «مَنْ كَانَ مُؤْمِنًا بِاللهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَا يَتَكَلَّمُ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ إِلَّا بِالتَّقِيَّةِ». و عنه عليه السلام: «إِيَّاكُمْ إِيَّاكُمْ [إِنَّكُمْ] عَلَى دِينٍ مَنْ كَتَمَهُ أَعَزَّهُ اللَّهُ، وَ مَنْ أَدَاعَهُ أَذَلَّهُ اللَّهُ». و عنه عليه السلام: «لَا خَيْرَ فِيمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ». و عن أبي عبد الله عليه السلام: «أَنْ أَبِي كَانَ يَقُولُ: مَا مِنْ شَيْءٍ أَقْرَ لِعَيْنِ أَبِيكَ مِنَ التَّقِيَّةِ، إِنَّ التَّقِيَّةَ جُنَّةُ الْمُؤْمِنِ». و قال الرضا عليه السلام: «لَا إِسْلَامَ لِمَنْ لَا وَرَعَ لَهُ، وَ لَا إِيْمَانَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ». و عن الباقر عليه السلام: قَالَ: «خُلِقَتِ التَّقِيَّةُ لِتَحْقُقَ بِالْذِّمِّ [الذِّمِّ] فَإِذَا بَلَغَ الذِّمُّ فَلَا تَقِيَّةَ». عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام قَالَ: «التَّقِيَّةُ مِنْ دِينِ اللَّهِ». قلت: مَنْ دِينِ اللَّهِ؟! قَالَ: «إِي وَ اللَّهِ مِنْ دِينِ اللَّهِ، وَ لَقَدْ قَالَ يُوسُفُ: أَيُّهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ، وَ اللَّهُ مَا كَانُوا سَرَفُوا شَيْئاً، وَ لَقَدْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ: إِنِّي سَقِيمٌ، وَ اللَّهُ مَا كَانَ سَقِيماً». عن أبي عبد الله عليه السلام: «إِذَا تَقَارَبَ هَذَا الْأَمْرُ كَانَ أَشَدَّ لِلتَّقِيَّةِ». و عنه عليه السلام: «مَنْ أَفْشَى سِرَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ أَذَاقَهُ اللَّهُ حَرَ الْحَدِيدِ». و مشكاة الأنوار في غرر الأخبار: ص 41 فصل 11 عن أبي عبد الله عليه السلام قَالَ: «مَنْ أَدَاعَ عَلَيْنَا شَيْئاً مِنْ أَمْرِنَا فَهُوَ كَمَنْ قَتَلَنَا عَمْداً وَ لَمْ يَقْتُلْنَا خَطَأً». عن بشير قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ: لَا وَ اللَّهِ مَا عَلَى الْأَرْضِ شَيْءٌ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ التَّقِيَّةِ. يَا حَبِيبُ! إِنَّهُ مَنْ كَانَتْ لَهُ تَقِيَّةٌ رَفَعَهُ اللَّهُ. يَا حَبِيبُ! مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ تَقِيَّةٌ وَضَعَهُ اللَّهُ. يَا حَبِيبُ! إِنَّ النَّاسَ إِنَّمَا هُمْ فِي هَذِهِ فَلَوْ قَدْ كَانَ ذَلِكَ كَانَ هَذَا». عنه عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «أَتُوْنِكَ يُوْتُوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا» قَالَ: «بِمَا صَبَرُوا عَلَى التَّقِيَّةِ»، «وَ يَذَرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ» قَالَ: «الْحَسَنَةُ التَّقِيَّةُ وَ السَّيِّئَةُ الْإِذَاعَةُ». عن أبي بصير قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا لَنَا مِنْ يَخْبَرُنَا بِمَا يَكُونُ كَمَا كَانَ عَلَيَّ يَخْبِرُ أَصْحَابَهُ؟ فَقَالَ: «بَلَى وَ اللَّهِ وَ لَكِنْ هَاتِ حَدِيثاً وَاحِداً حَدَّثْتُكَ فَكَتَمْتَهُ». فَقَالَ أَبُو بَصِيرٍ: فَوَ اللَّهِ مَا وَجَدْتُ حَدِيثاً وَاحِداً كَتَمْتَهُ. عنه عليه السلام قَالَ: «التَّقِيَّةُ فِي كُلِّ ضَرُورَةٍ وَ صَاحِبُهَا أَعْلَمُ بِهَا حِينَ تَنْزِلُ بِهِ». عن الباقر عليه السلام قَالَ: «خُلِقَتِ التَّقِيَّةُ لِتَحْقُقَ بِهَا الذِّمُّ فَإِذَا بَلَغَ الذِّمُّ فَلَا تَقِيَّةَ». عن أبي بصير قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ حَدِيثٍ كَثِيرٍ فَقَالَ: «هَلْ كَتَمْتَ عَلَيَّ شَيْئاً قَطُّ؟». فَبَقِيتُ أَذْكَرَ فَلَمَّا رَأَى مَا بِي قَالَ: «أَمَّا مَا حَدَّثْتُ بِهِ أَصْحَابَكَ فَلَا بَأْسَ بِهِ، إِنَّمَا الْإِذَاعَةُ أَنْ تُحَدِّثَ بِهِ غَيْرَ أَصْحَابِكَ». عن أبي عبد الله فِي قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: «وَ يَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ» قَالَ: «أَمَّا وَ اللَّهِ مَا قَتَلُوهُمْ بِالسُّيُوفِ وَ لَكِنْ أَدَاغُوا سِرَّهُمْ وَ أَفْشَوْا عَلَيْهِمْ فَقَتَلُوا». من كتاب صفات الشيعة قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «لَيْسَ مِنْ شِيعَةٍ عَلَيَّ مَنْ لَا يَتَّقِي». من كتاب التَّقِيَّةِ لِلْعَبَّاسِيِّ قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «لَا دِينَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ، وَ إِنَّ التَّقِيَّةَ لِأَوْسَعِ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ». و قال عليه السلام: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَا يَتَكَلَّمُ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ إِلَّا بِالتَّقِيَّةِ». عن أبي عبد الله عليه السلام قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ غَيْرَ [عَيَّرَ] قَوْماً بِالْإِذَاعَةِ» فَقَالَ: «وَ إِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَدَاغُوا بِهِ». و عنه عليه السلام قَالَ: «لَا خَيْرَ فِيمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ، وَ لَا إِيْمَانَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ». من كتاب المحاسن عن أبي عبد الله عليه السلام قَالَ: «إِنَّ أَبِي كَانَ يَقُولُ: مَا شَيْءٌ

---

أَقَرَّ لِعَيْنِ أَبِيكَ مِنَ التَّقِيَّةِ، إِنَّ التَّقِيَّةَ جُنَّةٌ لِلْمُؤْمِنِ». عَنْ أَبِي بصير عَنْ أَبِي عبد الله عليه السلام: «التَّقِيَّةُ مِنْ دِينِ اللَّهِ». قُلْتُ: مَنْ دِينُ اللَّهِ؟! قَالَ: «إِيَّيَّ وَ اللَّهِ مِنْ دِينِ اللَّهِ، وَ لَقَدْ قَالَ يُوسُفُ: «أَيُّهَا الْعَبْرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ» وَ اللَّهِ مَا كَانُوا سَرَقُوا شَيْئاً، وَ لَقَدْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ: «إِنِّي سَقِيمٌ» وَ اللَّهِ مَا كَانَ سَقِيماً». عَنْ أَبِي عبد الله عليه السلام قَالَ: «إِذَا تَقَارَبَ هَذَا الْأَمْرُ كَانَ أَشَدَّ لِلتَّقِيَّةِ». عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَام قَالَ: «مَنْ أَفْشَى سِرَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ أَذَاقَهُ اللَّهُ حَرَّ الْحَدِيدِ».